

مصاحبه پرویز ثابتی و واکنش چپها و جبهه ملی ای ها

کامبیز باسطوت

03/15/12

شرکت کنندگان در برنامه افق جناب سیامک دهقانپور عبارت بودند از دو تاریخ ورز فرهنگستانی دکتر عرفان قانعی و دکتر نادر انتصار و جناب پرویز ثابتی مقام بلند پایه سازمان امنیت کشور "ساواک" در رژیم شاه، و مهدی فتاح پور از کادرهای رهبری چریک های فدائی خلق اکثریت. گفتگو اول با سه میهمان در باره کتابی که دکتر قانعی نوشته بود بنام در دامگه حادثه آغاز شد. کتاب پژوهشی که دکتر قانعی نوشته بخشی از آن بنابر گفتگویی بود که او با جناب پرویز ثابتی داشته و دکتر نادر انتصابی چون مقدمه ای بر این کتاب نوشته بود در این برنامه شرکت کرده بود. این اولین مصاحبه ای بود که جناب پرویز ثابتی بعد از انقلاب در آن شرکت میکرد و چون ایشان مقام بالائی در ساواک داشت از ارزش تاریخی زیادی برخوردار بود بدلائل زیادی از جمله چون هر سه رئیس پیشین ساواک اعدام شده بودند و دیگر ماموران ارشد ساواک هنوز شهامت آفتابی شدن را ندارند. داستاواره ای (نرتیو) که از انقلاب 57 توسط این اشخاص، دو تاریخ ورز متعهد به منابع دست اول تاریخی با آزمایش آن با منابع دیگر تاریخی و یک مقام بالا و موثر ساواک با یک مصاحبه کننده بی طرف میگفتند طبیعی بود که با داستاواره ای که کمونیست ها و چپ ها، مصدقی ها، و حزب اللهی ها از انقلاب 57 میگویند در تناقض باشد. تاریخ ورزان گوینده این داستاواره انقلاب 57 دور از تعلق های سیاسی تنها در تلاش روشن کردن واقعیت های تاریخ معاصر ایران بودند و دو شرکت کننده دیگر یکی جناب پرویز ثابتی بود که برای بقای رژیم پهلوی میجنگید و دیگری مهدی فتاح پور برای براندازی رژیم پهلوی مبارزه کرده بود. این گروه برای بینه ای که گرفتار پیشداوری سیاسی نبود و شیفته پی بردن به واقعیت و اطلاعات جدید بود مجموعه ای کنجکاو کننده بودند.

برخورد مصدقی ها، کمونیست ها و چپ ها با این برنامه نشانه های شدید کینه جونی های انقلاب 57 را داشت. آنها از گستاخی جناب پرویز ثابتی و شهامت او که هنوز از کردار خود دفاع میکرد عصبانی شده بودند و به پرخاش، توهین و محکوم کردن او اقدام کردند. اولین دلیلی که برای اینگونه برخورد به ذهن میرسد این است که این دو گروه تحمل این را ندارند که داستاواره انقلاب 57 از اختیار آنها خارج شود که تا حدود زیادی حقانیت سیاسی جبهه ملی های مصدقی و کمونیست ها را بی اعتبار میکند. بیشتر این حمله ها به پرویز ثابتی بود و بطور غیر مستقیم شامل اجرا کننده برنامه افق و دو تاریخورز نیز میشد. در بیشتر این مقاله ها و برنامه تلویزیونی آنچه مورد تاکید بود شکنجه کردن زندانیان سیاسی در رژیم دیکتاتوری شاه بود. به گفته پرویز ثابتی بین سال های 1349 تا 55، 312 نفر اعدام و یا در مبارزه مسلحانه کشته شده بودند و همینطور در سال 55 مجموع زندانیان سیاسی 3700 نفر بود که بخودی خود آمار بد، زشت و بی اعتبار کننده ای برای یک رژیم و نشانه عدم قانونیت آن است.

لیکن اگر تصویر بزرگ سیاسی را در نظر بگیریم و دچار توهم سیاسی نباشیم خواهیم دید که این زندانیان قانونی و یا غیر قانونی بیشتر کمونیست ها و حزب اللهی ها بودند. دو گروهی که با مردم ایران مشکلات زیادی داشتند. تجربه 32 سال گذشته بما نشان داده که مبارزان اسلام سیاسی که حاکمان 32 سال گذشته هستند برای صدها برابر کردن اعدام ها، پایمال کردن حقوق بانوان، برقراری تبعیض دینی، گرفتن آزادی های اجتماعی و اقتصادی مردم، بر پا کردن قوه قضائی بدوی اسلامی یا عهد عتیق مبارزه میکردند. از طرف دیگر گروه دیگر زندانیان سیاسی که کمونیست ها بودند اگر بقدرت سیاسی دست میافتند و اگر سابقه کمونیست ها را در کشور های دیگر در نظر بگیریم قتل عام گسترده ای از ارتش و کادرهای رژیم شاه میکردند، خیلی بیشتر از آنچه حزب اللهی ها مرتکب شدند. همینطور اگر حزب اللهی ها اموال بخش معینی از صنعتگران و مردم عادی را مصادره و آنها را از هستی ساقط کردند، کمونیست ها اموال تمام مردم ایران را مصادره و تمام مردم ایران را از هستی ساقط میکردند و همانطور که در روسیه و چین رفقا سیستم تولید و توزیع را ویران کردند و باعث مرگ میلیون ها نفر شدند چنین اتفاقی در ایران هم میافتاد. همچنین در حکومت کمونیست ها مردم از آزادی مذهبی محروم میشدند و بانوان حقوق برابر خود را با مردها از دست میدادند و دچار ظاهر مردانه ای میشدند که قابل مقایسه با بانوان در حکومت اسلامی است که شباهت به اشباه دارند.

با در نظر گرفتن نتایج پیروزی زندانیان سیاسی با اتحادی در انقلاب 57 و شکست رژیم پهلوی یک ایرانی که آلودگی فکری کینه جویانه و یا ایدئولوژیک نداشته باشد مشاهده خواهد کرد که در میان سیاست پیشه های ایران چاره ای نداشت مگر پرهیز از بدتر و بدترین و رضایت دادن به بد! اگر ما در نظر بگیریم که نتایج انقلاب 57 یک حکومت قرون وسطائی است که تاکنون 32 سال تمام عمر کرده است و تمام حقوق مردم ایران را زیر پا گذاشته است و لحظه ای از شکنجه و تحقیر مردم ایران کوتاهی نکرده است، و

صدها هزار نفر از مردم ایران را در جنگ با عراق به کشتن داده و معلول کرده است، میلیون ها نفر از مردم ایران را از کشور فراری داده است و باعث شده است که میلیون ها نفر از مردم برای فرار از ایران حسرت بخورند و تلاش کنند و همچنین مردم ایران نگران آینده سیاه خود توام با جنگ باشند. کار عاقلانه این است که برگردیم به پیش از انقلاب 57 و بپذیریم که داشتن زندانیان سیاسی و شکنجه آنها هر چقدر شرم آور و ننگین بهای اندکی بود که ما باید میپرداختیم برای اجتناب از ستم سیاسی، اجتماعی و اقتصادی که مردم ایران در اثر پیروزی انقلابیون حزب اللهی، کمونیست ها و جبهه ملی مصدقی به آن دچار شدند و هنوز برای ستمی که بر مردم ایران میروید پایانی دیده نمیشود.

منتقدین کمونیست چپ و مصدقی ساکن خارج از پرویز ثابتی از ایده الی حرف میزنند که در تمام زندگی سیاسی خود برای آن مبارزه نکرده اند و دلیل آشکار آن نتیجه فعالیت های سیاسی آنها در انقلاب 57 است. بیش از ده سال طول کشید تا تمام این نیروها امید خود را از حکومت جمهوری اسلامی تا حدودی از دست بدهند و همه آنها هنوز بهر ترتیبی میشود چه در ایران و چه در خارج به نوعی آشکار و یا پنهان به گوشه ای از حکومت اسلام سیاسی امید بسته اند. کمونیست ها در سراسر قرن بیستم در هر کجای دنیا که حکومت را در دست گرفتند مرتکب بزرگترین جنایت ها شدند و در حال حاضر تنها کوبا و کره شمالی از آنها باقی مانده اند. و هرکس که تاریخ کمونیسم را بخوبی مطالعه کرده باشد مشاهده خواهد کرد امن ترین کشورها برای کمونیست ها، بیشتر از دست رفقای خودشان، همان کشورهای دموکراسی هستند که معمولاً سرمایه داری انزجار آور آنهاست. انسانیت و حقوق انسانی که کمونیست ها از آن حرف میزنند چیزی بیشتر از وعده ای نیست که لنین، استالین، مانو و خمینی میدادند و سرابی است که نابالغان سنی و ذهنی آنها باور میکنند. کینه جویان رژیم مشروطیت استبدادی یا غیر استبدادی با زندانی سیاسی و شکنجه گر از مردم میخواهند مسئولیت آنها را برای زشتی هائیکه کرده اند فراموش نکنند و امروز برخورد خلخالی گرانه خود را با یکی از جانبدارندگان آن به نمایش میگذارند. ما چه خوشمان بیاید چه خوشمان نیاید چاره ای نداریم که تا با این واقعیت روبرو شویم که رژیم پهلوی سدی بود در برابر حزب الله و از مردم ایران و جوهر مترقی انقلاب مشروطیت با دیکتاتوری و با یا دموکراسی دفاع میکرد و شاید وقت آن رسیده باشد که مسئولیت شکستن این سد را در برابر حزب الله معترف شویم و شرم حاکم کردن رژیم اسلامی را برای 32 سال گذشته احساس کنیم.

این برنامه دیداری از گذشته از دیدگاه دو دشمن بود که یکی شکست خورده بود و دیگری پیروز شده بود. پیروزمندی که شکست خورده بدست دوستانی بود که خود برای پیروزی انتخاب کرده بود. رفقا و مصدقی ها به ثابتی ایراد میگیرند که او هنوز میگوید که میتوانست با دستگیری تعداد معینی انقلاب را با شکست روبرو کند. از این ادعای ثابتی مصدقی ها و رفقا بشدت خشمگین میشوند و آنها نشانۀ رذالتی با دوام در او میبینند. اما یک ناظر بیطرف نمیتواند از خود این سوال را نکند که اگر ثابتی پیروز میشد چه کسی برنده میشد. آیا در چنین حالتی جان تعداد بیشماری از رفقای کمونیست نجات پیدا نمیکرد؟ آیا رفقای کمونیست هنوز در کنترل سیاسی دانشگاه ها نبودند همانطور که در تمام دوران پهلوی ها بودند؟ آیا رفقا با قربانی نشان دادن خود محبوبیت دلسوزانه مردم را بسوی خود جلب نمیکردند؟ برای رفقا و مصدقی ها زندانی بودن خامنه ای و رفسنجانی و دیگر حزب اللهی ها چه ضرری داشت؟ پیروزی ثابتی بر اوستی پیروزی چه کسی بود. شکست ثابتی چه سرنوشت درخشانی برای مصدقی ها بیار آورد که اینگونه سخنان ثابتی اعصابشان را مرتعش کرده است که مقایسه غیر منطقی و شرم آور رژیم شاه را با رژیم هیتلر میکنند. واکنش کمونیست ها و مصدقی ها به گفتار ثابتی اینطور القا میکند که آنها با آغوش باز بسوی تمام مصیبت هائی که سرنوشتی رژیم شاه برایشان بار آورده رفته اند و میروند. چه فرقی میکند بین آینده ناشناس و گذشته شناخته شده آیا ممکن است ما بتوانیم در حال حاضر که آینده دهه پنجاه بوده است با همان استدلال ها به گذشته نگاه کنیم؟ آیا ما خطاها و سرنوشت شوم سیاسی امروز خود را با استدلال های گذشته ای که آینده اعتبارش را ویران کرده است توجیه میکنیم؟

رفقا در تلاش به محاکمه کشیدن ثابتی هستند و زندانیان سابق بر علیه او ادعا نامه تهیه کرده اند. چگونه است که بخشی از رفقا در سازمان چریک های فدائی خلق اکثریت و اعضای حزب توده که متهم هستند در دستگیری رفقای یاغی خود بر علیه خمینی و حزب توده دست داشته اند و در کمیت وسیعی و بسیار گسترده تر از دوران رژیم شاه اعدام و زندانی شدند از امنیت قضائی کاملی برخوردار هستند؟ چگونه است که چنین پیگیری قضائی در مورد جنایتکاران حزب اللهی که در خارج هستند براه نمی افتد که مسئولیت جنائی شان هنوز شامل مرور زمان هم نشده است؟ چه گوهر درخشانی در انقلاب 57 هست که طرفداران آن اینچنین با بازدارندگان آن انقلاب کینه جوئی میکنند؟ چرا رفقا و مصدقی ها علاقمندند در دوران سیاسی پیش از انقلاب 57 جولان بدهند و کردار جنون واره سیاسی خود را در اتحاد با حزب الله خارج از اراده خود نشان دهند؟ چگونه است که این مبارزان جان بر کف رژیم شاه در گذشته و با کینه ای جاودانه از آن در سینه هر روز از نوعی سازش، کنار آمدن و همکاری با حکومت اسلامی حرف میزنند و براندازی حکومت جمهوری اسلامی برایشان تابوئی است که آنها بزبان نمی آورند؟ خسونت گریان برای سرنوشتی رژیم شاه

تبدیل به خشونت گریزان در مبارزه با رژیم حزب الله شده اند. رفقا ترجیح میدهند در شکوه مبارزات ضد شاه زندگی کنند و آنرا ادامه دهند تا به سرافکنندگی همزیستی مسالمت آمیز خود با رژیم اسلامی بپردازند.

آیا نسل سیاسی 57 فاقد توانائی قضاوت تاریخی منصفانه در باره کردار خود در انقلاب 57 است؟ آیا شکنجه شدن و در زندان شاه بودن بهتر بود یا ایران را تسلیم حزب الله کردن و دست از میهن بکلی شستن و خارج نشین شدن؟ آیا هنوز میتوان به سرنگون کردن رژیم شاه و روی کار آوردن رژیم اسلام سیاسی افتخار کرد؟ این سؤال ها در صورتی قابل پاسخگونی است که ما مسئولیت کردار سیاسی خود را بپذیریم و به کوچه پس کوچه های بهانه های سیاسی روی نیاوریم و از هر فرصتی که بدست میاوریم از آن برای تیره مسئولیت گرفتار کردن مردم ایران به چنگال جنایتکارانه رژیم اسلامی سیاسی استفاده نکنیم. رفقا و مصدقی ها هرچه میخواهند به داستانهاره سیاسی تاریخی خود بچسبند اما آنچه مسلم است داستان واره تاریخ ایران را تاریخ ورزانی خواهند نوشت که آسوده از تعصبات سیاسی یک سو نگرانه هستند و اینطور که دیده میشود قضاوتی تحقیر آمیز و سخت بیرحمانه برای آنها خواهد بود.

www.iranpolitics.org info@iranpolitics.org